

## حکایت پدر مرده و گنج مخفی

۸ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۰:۵۱

امام جعفر صادق(ع) فرمود: جوانی مؤمن نزد پدرم ، حضرت باقرالعلوم(ع) آمد و اظهار داشت : من پدری فاسق و مخالف شما اهل بیت(ع) داشتم که هم اکنون به هلاکت رسیده است ؛ و چون او می دانست که من شیعه می باشم اموال خود را از من مخفی و پنهان داشت ، چنانچه ممکن باشد مرا در این مورد کمک فرما ...

مرحوم قطب الدین راوندی ، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم آورده اند: امام جعفر صادق(ع) فرمود: جوانی مؤمن نزد پدرم ، حضرت باقرالعلوم(ع) آمد و اظهار داشت : من پدری فاسق و مخالف شما اهل بیت(ع) داشتم که هم اکنون به هلاکت رسیده است ؛ و چون او می دانست که من شیعه می باشم اموال خود را از من مخفی و پنهان داشت ، چنانچه ممکن باشد مرا در این مورد کمک فرما.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و آنچه می خواهی از او سؤال کنی ؟  
جوان پاسخ داد: آری ، چون من بسیار فقیر و تهی دست هستم .

بنابر این حضرت نامه ای نوشت و آن را مهر نمود و به آن جوان داد و فرمود: این نوشته را به قبرستان بقیع ببر؛ هنگامی که در وسط قبرستان قرار گرفتی ، صدا بزنی و بگو: یا دُرْجان !

آن گاه ، شخصی حاضر می شود، نامه را به او تحویل می دهی تا به مطلوب و خواسته خود برسی ، پس همین که جوان به قبرستان بقیع رفت و به دستور حضرت عمل نمود و نامه را تحویل داد، دُرْجان گفت : دوست داری پدرت را ملاقات کنی ؟ جوان گفت : آری .

ناگاه دُرْجان به سمت کوهی در نزدیکی مدینه رهسپار شد و چیزی نگذشت که دیدم به همراه مردی سیاه - که زنجیر بر گردن و زبانش آویزان بود - به سوی من آمدند.

دُرْجان گفت : ای جوان ! این پدر تو می باشد، که حرارت آتش و عذاب الهی او را به چنین حالی در آورده است .  
بعد از آن ، من از حال پدرم جويا شدم ؟

پدرم مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت : ای پسر ! من از دوستداران بنی امیه و از علاقه مندان به آن ها بودم ، و چون تو از

دوستان و پیروان اهل بیت رسالت بودی ، دشمنت داشته و تو را از اموال خود محروم ساختم ، و به جهت همین کینه توزی ام نسبت به اهل بیت رسالت و شیعیان آن ها می باشد، که مرا در چنین حالت و عذاب دردناکی مشاهده می کنی ؛ و اکنون از عمل خویش بسیار پشیمان هستم ، ولی سودی به حالم ندارد.

سپس افزود: گنج را در فلان باغ زیر درخت زیتون مخفی کرده ام ، آن را بردار و پنجاه هزار از سکه های آن را تحویل حضرت ابوجعفر، امام محمد بن علیّ علیهماالسلام بده ؛ و مابقی آن اموال از برای خودت باشد.

حضرت صادق علیه السلام افزود: هنگامی که آن جوان سکه ها را خدمت پدرم آورد، همه آن سکه ها را دریافت نمود و مقداری از آن ها را بابت بدهی قرض یک نفر تهی دست پرداخت کرد و باقیمانده اش را زمینی خرید - که فقیران و تهی دستان از آن استفاده کنند - و فرمود: میت به وسیله آن سودمند و شادمان خواهد شد.

پی نوشت:

مناقب ابن شهر آشوب : ج ۱، ص ۳۲۶، الخرائج والجرائح : ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۹، بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۶۷.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/27003/مخفی-گنج-مردم-پدر-حکایت>